

انگیزه‌های

امام حسین علیه السلام

یک رقیب دیگر

مروان در مخالفت با یزید تنها نبود بلکه پسر عثمان (سعید) نیز خود را از یزید شایسته‌تر می‌دید. آن‌هم به گمان این‌که او، پسر عثمان است. معاویه اصولاً خلافت را به عنوان خونخواهی عثمان به دست آورده بود لذا سعید به معاویه گفت:

«امیرالمؤمنین! چرا برای یزید بیعت می‌خواهی و مرا رها می‌کنی؟ به خدا تو به خوبی می‌دانی که پدر من، بهتر از پدر او است و مادرم بهتر از مادرش است و تو خلافت را به وسیله پدر من به دست آورده‌ای.»

معاویه اندکی آرام گرفت و با خنده به سعید گفت:

«حاشا پسر برادرم! این سخن که پدر تو بهتر از پدر یزید است کاملاً درست است. یک روز عثمان بهتر از (عمر) معاویه است. سخن دیگر آنست که مادر تو بهتر از مادر او است باز درست است؛ زیرا قطعاً فضل و برتری یک زن قریشی بر یک زن کلبی (از قبیله کلب) روشن است. اما این‌که من، خلافت را به وسیله پدر تو به دست آورده‌ام، نه! حکومت، دست خداوند است. به هر کس بخواهد عطا می‌کند «فَأَنَّمَا الْمُلْكُ يُؤْتِيهِ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ». پدرت کشته شد. بنوالعاص (اقوام عثمان) سستی کردند اما بنوالحرب (فرزندان ابوسفیان) به خونخواهی وی قیام نمودند. اینک ما باید بر تو منت گذاریم نه تو بر ما!

اما این‌که تو بهتر از یزید هستی، به خدا! چه بهتر که خانه من پر از رجالی است به مانند

یزید. این حرف‌ها را واگذار! بگو ببینم چه می‌خواهی تا عطایت کنم! سپس او را والی خراسان کرد.

«سعید بزرگ‌ترین فرد بنی‌امیه بود که بعد از معاویه در خلافت طمع داشت و قطعاً رقابت و خصومت آنها هم با یزید، به همان مقدار طمع آنها در خلافت بود...»

اینها (بنی‌امیه) گرچه مصلحت‌خاندانشان، مدت کوتاهی، آنان را تهییج کرده و نوعی اجماع و اتفاق داشتند؛ اما این، هرگز به آن معنی نبود که رقابت آنان با یزید، علامت و نشانه آن باشد که خلافت آنان باقی باشد و از نوعی ثبات و استقرار بهره‌مند شود! به این ترتیب، بیعت یزید، میان ترس و نفرت و معامله و بده بستانی به پایان رسید و با یک خطای آشکار و خشک‌اندیشی در میان مخلصان بنی‌امیه و اقوام آنها، مواجه گردید.

عصیان شهرها

دقیقاً از آن لحظات اولیه، معلوم بود که مغیره بن شعبه، سوداگر و تاجری است که روی چیزی که مالک آن نیست، معامله می‌کند؛ رشوه می‌دهد و رشوه می‌گیرد. او به همین سادگی بیعت و متابعت کوفه و بصره را تضمین کرد و دیگر شهرها را وعده داد که از

ما امروز از مطالعه تاریخ، کاملاً درک می‌کنیم که چگونه جامعه اسلامی پس از شهادت حسین علیه السلام، یزید را طرد کردند و بر علیه او قیام نمود. شکی نیست که جهان اسلام چنین عکس‌العمل نشان می‌داد و هرگز شهادت حسین علیه السلام را بر نمی‌تابید.

مخالفتشان، ممانعت کند. ولی بر خلاف انتظار، کوفه اولین شهری بود که به مخالفت برخاست و از بیعت یزید نفرت داشت. بصره هم در پاسخ دادن درنگ می‌کند و والی‌اش موضوع بیعت را به تأخیر می‌اندازد و توصیه می‌کند که در این امر، مهلت دهند و حوصله نمایند. لذا نباید معاویه در حیات خود، به آن اقدام نماید.

به دنبال همین پیش‌بینی‌های سیاسی بود که شهرها یکی پس از دیگری قیام می‌کند. همدان، نخستین منطقه‌ای است که قیام کرد. بعداً در حجاز سال‌ها بر علیه

بنی امیه، علم عصیان برافراشته می‌شود. در یمن، هیچ‌کس طرفدار امویان نبود و اگر کسی در آن منطقه اعلام قیام می‌کرد، انقلابی مانند انقلاب حجاز در آن جا رخ می‌داد. حتی به جرأت می‌توان گفت: آنجا که قیام حسین علیه السلام کاملاً آثار خود را نشان داد، خود شام و دمشق بود. در شام احدی پیدا نمی‌شد که به حق بودن یزید و بطلان ادعای حسین علیه السلام اذعان نماید.

آنهایی که آن روز شهادت حسین علیه السلام و فاجعه عاشورا را پذیرفتند و احیاناً خود، در آن شرکت داشتند، بر خود باوراندند که آن شهادت پیامدهای زیانباری نخواهد داشت و خیال می‌کردند که حکومت یزید، دوام یافته و باقی خواهد ماند!!

حوادثی که به دنبال شهادت حسین علیه السلام تا پایان دوره یزید بهتر از آنچه گفته شد، شاهد تزلزل اوضاع، و بی‌ثباتی حکومت یزید بود. و همچنان حوادث اجتماعی و قیام‌ها، یکی پس از دیگری (قیام مردم مدینه، شورش حجاز) اتفاق می‌افتاد. تا این‌که یزید به درک واصل شد!

ما امروز از مطالعه تاریخ، کاملاً درک می‌کنیم که چگونه جامعه اسلامی پس از شهادت حسین علیه السلام، یزید را طرد کردند و بر علیه او قیام نمود. شکی نیست که جهان اسلام چنین

عکس‌العمل نشان می‌داد و هرگز شهادت حسین علیه السلام را بر نمی‌تایید.

ولی آنهایی که آن روز شهادت حسین علیه السلام و فاجعه عاشورا را پذیرفتند و احیاناً خود، در آن شرکت داشتند، بر خود باوراندند که آن شهادت پیامدهای زیانباری نخواهد داشت و خیال می‌کردند که حکومت یزید، دوام یافته و باقی خواهد ماند!!

انگیزه‌های قیام

بلی، اگر مسلمانان از یزید راضی بودند و بر عقل و درایت او باور داشتند و او را دوراندیش می‌دانستند و دولتش را پناهگاه خود تصور می‌کردند و باز مسلمانان انتخاب او، توافق داشتند و او، محبوب بوده و مردم به عقل و سیاست و تدبیر او اعتماد داشتند

و صلاح و اصلاح او را باور می‌کردند آری در چنین شرایطی می‌توان قیام حسین را غیرموجه تلقی کرد و چندان عذری برایش قایل نشد!

اما مسأله درست عکس آن بود. چنانکه پیشاپیش یادآور شدیم، یزید انسانی سست‌عنصر بود. از او هرگز نور صلاحی، سوسو نمی‌زد و امید اصلاح نمی‌رفت! انتخاب او به ولیعهدی، یک معاملهٔ سیاسی روشن بود. بازیگران سیاسی - حرفه‌ای، در آن بازی کرده بودند و هر کس سهم خود را از پول و مقام و دیگر مزایا به‌طور علنی و آشکار دریافت کرده و حتی به آن افتخار هم می‌کنند. این گروه بازیگر، اگر در برابر پول و ثمن بخیس دنیایی، شخصی بدتر و شریرتر از یزید هم پیدا می‌کردند، با دست و دل بازی و گشاده‌رویی با او نیز بیعت می‌کردند! گرچه این بیعت آنها به تعطیلی حدود و احکام الهی و نابودی اخلاق منتهی می‌شد.

شگفت‌انگیز است از شخصیتی
مانند حسین بن علی علیه السلام
درخواست شود که با فردی مانند
یزید، بیعت کند و او را به رهبری
مسلمانان بپذیرد و شهادت دهد که
یزید شخصیتی لایق و شایسته
خلافت است و توان تدبیر امور و
ادارهٔ کشور را دارد! زهی خیال
خام!

شگفت‌انگیز از شخصیتی مانند حسین
بن علی علیه السلام درخواست شود که با فردی مانند
یزید، بیعت کند و او را به رهبری مسلمانان
بپذیرد و شهادت دهد که یزید شخصیتی لایق و
شایستهٔ خلافت است و توان تدبیر امور و ادارهٔ
کشور را دارد! زهی خیال خام!
حسین علیه السلام دورهٔ بیشتر نداشت: یا تسلیم
چنین ننگی شود و یا قیام کند. زیرا بنی‌امیه، او
را به حال خود وانمی‌گذاشتند و سرانجام
متعرض او می‌شدند؛ یا به نفع او یا به ضرر او!

ادامه دارد